

فصلنامه: علمی - پژوهشی

کلام اسلامی، سال ۲۷،

شماره ۱۰۸، صفحه: ۹ - ۳۱

معناشناسی نامتناهی در فلسفه و کلام اسلامی

علی رحیمی^۱

محمد بنیادی^۲

چکیده

یکی از مسائل مورد تأکید فیلسوفان مسلمان، عدم تناهی ذات و صفات خداوند متعال است. این نوشتار به مفهوم شناسی عدم تناهی از طریق بررسی استعمالات گوناگون آن در لسان حکماء و متکلمان و ذکر پاره‌ای از تقسیمات مربوط به آن پرداخته است. حاصل بررسی این استعمالات آن است که اوصاف خداوند به وصف عدم تناهی، در حوزه ذات و صفات، متفاوت است. فهم ما از عدم تناهی ذات، اجمالی و سلبی است. هیچ یک از اوصاف فعلی نامتناهی نبوده و در حیطه اوصاف ذاتی نیز هر چند عدم تناهی وصفی چون حیات را می‌توان به نحو ایجابی فهم کرد ولی علم ذاتی، نامتناهی بالفعل نیست و صرفاً به نحو لایققی متصف به عدم تناهی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ذات الاهی، صفات الاهی، نامتناهی، نامحدود.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، مدرس حوزه علمیه ali.rahimii@yahoo.com

۲. عضو هیأت علمی بخش فلسفه دانشگاه شیراز m.bonyani@gmail.com

۱. مقدمه

یکی از مباحث مهم فلسفی، بحث از تناهی و عدم تناهی است، بحثی که پای آن به حیطه ذات و صفات الهی نیز باز شده است و گاه، نظرات متضادی در این زمینه ارائه شده است. مثلا در یونان باستان، برخی، تناهی را کمال شمرده و عدم تناهی را به معنای عدم کمال می‌دانستند (نک: ژیلسون، ۱۳۶۶، ۸۱-۸۳؛ وال، ۱۳۷۰، ۷۸۸؛ طالب‌زاده، ۱۳۸۵، ۸۸)؛ تفکری کاملا متضاد با آنچه امروزه در میان اندیشمندان رایج است.

در فلسفه و عرفان اسلامی نیز این بحث مورد اهتمام قرار گرفته و در مباحثی چون اثبات وجود خدا- در براهین مبتنی بر ابطال تسلسل- و اثبات وحدت شخصی وجود نقش کلیدی ایفا نموده است. بنابراین معناشناسی نامتناهی از دو جهت دارای اهمیت است: نخست به عنوان یکی از اوصاف مهم خداوند متعال و دیگر، از جهت نقش مهمی که در اثبات مسائل مهم فلسفی و عرفانی بر عهده دارد.

هر چند در کتب کلامی و فلسفی و برخی مقالات، به بررسی عدم تناهی خداوند متعال پرداخته شده است، ولی معمولا به اثبات این وصف و برخی کارکردهای آن پرداخته شده و کمتر به معناشناسی آن توجه شده است؛ هر چند برخی محققان در نوشته‌های خود سعی کرده‌اند تا مفهوم شناسی عدم تناهی را نیز به نحو مستقل مورد مطالعه قرار دهند (نک: صابری ورزنده، ۱۳۹۴؛ صلواتی، ۱۳۹۵؛ طالب‌زاده، ۱۳۸۵)، لکن خصوصیت نوشتار حاضر آن است که اولاً: تلاش کرده‌ایم تا تقسیم‌بندی نسبتا جامعی از اطلاعات متعدد نامتناهی داشته باشیم که این نحو از تفکیک استعمالات متعدد، در نوشتاری مسبوق به سابقه نبوده و ثانيا: نتایج حاصل در این مقاله نیز متفاوت از نتایجی است که در آثار مشابه بیان شده است.

در این نوشتار ابتدا موارد کاربرد نامتناهی در فلسفه اسلامی گردآوری شده، سپس دو تقسیم کلی برای این استعمالات بیان شده است تا بتوان در مقام ارزیابی، در خصوص امکان یا عدم امکان اطلاق هر یک از این کاربردها بر خداوند متعال به دآوری نشست.

۲. چیستی نامتناهی

تناهی و عدم تناهی در فلسفه اسلامی در سه حوزه مورد بحث واقع شده است: طبیعیات؛ الهیات (صابری و رزنه، ۴) و ریاضیات. هر چند آنچه برای ما از اهمیت بیشتری برخوردار است، فهم معنای عدم تناهی در حوزه الهیات بالمعنی الاخص است.

۱-۲. کاربردهای نامتناهی

بر این اساس، برای آنکه بدانیم عدم تناهی در فلسفه اسلامی مفید چه معنا یا معانی است، ابتدا باید با تمام کاربردهای نامتناهی در فلسفه اسلامی آشنا شویم. شایان ذکر است که این واژه، به نحو پراکنده در کلام فیلسوفان به کار گرفته شده است و تقسیم‌بندی پیش رو و نیز نام‌هایی که برای استعمالات متعدد ذکر می‌شود، از نگارنده است، لذا امکان دارد که با ادغام برخی از این اقسام، آنها را تحت عنوان عام‌تری قرار داد، لکن ما برای افزایش دقت و شفافیت بیشتر مسأله، سعی کردیم مصادیقی که به واسطه داشتن خصوصیتی خاص، از مصادیق دیگر قابل تفکیک‌اند جداگانه ذکر کنیم. این استعمالات و کاربردها عبارتند از:

۱- ۱- ۲. نامتناهی شدّی در طبیعیات: تعبیر «نامتناهی شدّی» هم در طبیعیات و هم در الهیات به کار برده شده است. در طبیعیات، دو تفسیر از آن وجود دارد:

الف) نامتناهی شدّی زمانی: در این تفسیر، تناهی و عدم تناهی، وصف نیروی عمل‌کننده است، بدین معنا که اگر نیرویی فعل خود را در مدت زمان کمتری انجام دهد دارای شدت بیشتری است؛ بنابراین، نامتناهی شدّی، وصف نیرویی است که فعلی را در مدت زمانی بی‌نهایت اندک، انجام دهد و آن، عملی است که اصلاً در زمان واقع نشود (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ۱: ۲۲۵؛ طوسی، ۱۳۷۵، ۳: ۱۷۶). البته می‌توان این شدت را وصف خود عمل نیز قرار داد؛ یعنی عملی که زمان آن بی‌نهایت اندک باشد، عمل شدیدتری است، مثلاً در مورد دونده‌ای که در زمان کمتری به خط پایان می‌رسد، هم می‌توان گفت: نیروی این دونده بیشتر و شدیدتر از دونده‌ای است که دیرتر به خط پایان رسیده است، و نیز می‌توان گفت: دویدن او شدیدتر از دویدن نفر دوم است.

ب) نامتناهی شدّی غیر زمانی: در این کاربرد، زمان مدخلیتی ندارد بلکه کیفیت خود عمل ملاک شدت قرار گرفته است. ابوالبرکات، در قالب یک مثال، نامتناهی

شدّی را اینگونه تعریف می‌کند که اگر گرمایی در نظر بگیریم، هر چقدر درجه حرارت بالاتر رود، گرما شدیدتر می‌شود و در مورد برودت، هر قدر دما کمتر شود، شدت برودت افزایش می‌یابد (بغدادی، ۱۳۷۳، ۲: ۸۲). بر اساس این تعریف، گرمای بی‌نهایت، گرمایی است که دمای آن بی‌نهایت درجه باشد. همچنین ضربه‌ای را می‌توان متصف به نامتناهی شدّی کرد که بی‌نهایت نیرو وارد نماید و هکذا در سایر نیروهای فعال. این معنا، قریب الاقرب با معنایی است که از نامتناهی شدّی در الهیات بیان شده است.

۲-۱-۲. نامتناهی مدّی: نامتناهی مدّی، عملی است که بقای دائمی داشته باشد. این امر به دو نحو قابل تصور است:

الف) نامتناهی مدّی ناظر به افعال زمانی: بدین معنا که زمان یک عمل خاص، نامتناهی باشد. چنین تفسیری در برخی کلمات به چشم می‌خورد. به طور مثال شیخ الرئیس می‌نویسد: «کالقوی التي یصدر عنها عمل متّصل فی زمان» (طوسی، ۱۳۷۵، ۳: ۱۷۵). نکره بودن «عمل»، ظهور در وحدت دارد و معنای عبارت آن است که یک عمل واحد در طول زمان، استمرار داشته باشد.

ب) نامتناهی مدّی ناظر به اصل زمان: در این نگاه، اصل زمان مورد توجه است، یعنی زمان عمل خاصی مد نظر نیست بلکه این عدم تناهی می‌تواند در قالب افعال متعدد محقق شود. شیخ الرئیس چنین اعتقادی دارد؛ یعنی حرکت و زمان عالم ماده را همیشگی می‌داند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ۳۷۴-۳۷۵).

ظاهر کلمات ابوالبرکات در تفسیر نامتناهی مدّی همین مطلب است آنجا که می‌نویسد: «و أمّا فی المدّة- و هی الزمان- فأنّ یعتقد المعتقد أنّه لم یکن له فیما مضی یوم هو أوّل یوم لا زمان قبله، بل کلّ یوم یفرضه الأوّل فقبله أوّل ثمّ أوّل و کذلک هلمّ جرّاً مهما توهم الوهم و تصوّر الذهن و فرض الفراض» (بغدادی، ۱۳۷۳، ۲: ۸۲).

ایشان بحث را روی خود زمان برده است و آنچه در ظاهر عبارت ایشان برای تحقق نامتناهی مدّی حائز اهمیت می‌باشد آن است که زمانی قبل از زمانی باشد و این اتصال زمان منقطع نشود، ولی اینکه این زمان در قالب یک حرکت خاص بوده یا در گستره حرکات بی‌شماری تحقق یابد، خصوصیتی ندارد.

برخی عبارات نیز تاب هر دو معنا را داراست، مانند این عبارت از شیخ که

می‌گوید: «طول مدّة استبقاء ما تفعله و قصرها» (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۱: ۲۲۵)، عبارت «ما تفعله»، هم با وحدت و هم با کثرت سازگار است.

۳- ۱- ۲. نامتناهی عدّی: نامتناهی عدّی، مربوط به تعداد و کثرت عمل است که عارض بر کم منفصل می‌شود؛ بنابراین نامتناهی عدّی، وصف عملی است که بی‌نهایت بار تکرار می‌شود، مثل پرتاب تیر که بی‌نهایت بار تکرار شود (همان؛ رازی، ۱۴۱۱، ۱: ۱۸۷؛ طوسی، ۱۳۷۵، ۳: ۱۷۵-۱۷۶).

نامتناهی شدّی و مدّی در طبیعت محال شمرده شده است (رازی، ۱۴۱۱، ۱: ۵۰۲؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۳: ۲۳۲-۲۳۴).

۴- ۱- ۲. نامتناهی در تأثیر: قوت و نیرویی که مبدأ عمل قرار می‌گیرد می‌تواند به اعتبار شدت، مدت و عدد عمل انجام شده متصف به تناهی یا عدم تناهی شود. لذا شدت و مدت و عدد، بالذات و قوه، بالعرض متصف به تناهی یا عدم تناهی می‌شوند (رازی، ۱۴۱۱، ۱: ۱۸۷). نامتناهی عدّی و مدّی، وصف عمل انجام شده‌اند بخلاف قسم چهارم که وصف نیروی عمل کننده است.

ملاصدرا خداوند را به اعتبار نامتناهی بودن زمان افعالش، نامتناهی می‌خواند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ۴: ۱۴). ابوالبرکات نیز از عده‌ای نقل می‌کند که خداوند متعال را به واسطه نامتناهی بودن زمان فعلش، متصف به عدم تناهی کرده‌اند (بغدادی، ۱۳۷۳، ۲: ۸۱).

نامتناهی شدّی، در تفسیر اولش و در صورتی که وصف قوت عمل کننده قرار گیرد، از مصادیق نامتناهی در تأثیر خواهد بود.

۵- ۱- ۲. نامتناهی شدّی در الهیات: میرداماد می‌نویسد: «غیر متناهی الشدّة فی جمیع جهات العزّ و الجلال و المجد و الکمال، و غیر متناهی اللّانهایة الشدّیة» (میرداماد، ۱۳۶۷، ۳۷۶). شیخ اشراق نیز از چنین تعبیری در توصیف خداوند متعال بهره گرفته است: «فنون الانوار شدّته و کمال نوریتته لا تتناهی» (سهروردی، ۱۳۷۵، ۲: ۱۶۹).

این نحو از نامتناهی مربوط به اوصاف کمالی است که می‌توان آن را «نامتناهی وصفی» یا «نامتناهی کمالی» نام نهاد. به بیان دیگر، نامتناهی شدّی در الهیات، بر کمالی اطلاق می‌شود که کامل‌تر از آن متصور نباشد، لذا انوار قاهره با وجود کمالات فراوانی که دارند نمی‌توانند متصف به چنین عدم تناهی شوند؛ زیرا اکمل از آنان که

ذات حضرت حق تعالی است متصور بوده و محقق است (همان، ۱: ۴۶۵ و ج ۲: ۱۶۸).

۶- ۱- ۲. نامتناهی در ابعاد: همان گونه که از نام آن پیداست، این نوع از عدم تناهی مربوط به ابعاد است و اولاً و بالذات وصف کم متصل قرار می گیرد (طوسی، ۱۳۷۵، ۳: ۱۷۵). در این نوع از عدم تناهی نیز برخی حکم به استحاله کرده اند (کندی، بی تا، ۴۷؛ میرداماد، ۱۳۶۷، ۱۵۹). ادله متعددی نیز بر محال بودن آن اقامه شده است (نک: سهروردی، ۱۳۷۵، ۴: ۳۹؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ۸۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۲، ۶۶-۶۷؛ همو، ۱۹۸۱، ۴: ۲۲-۲۴؛ فیاض لاهیجی، بی تا، ۲: ۳۳۹-۳۴۲).

در مقابل گروه اول، عده ای نیز نامتناهی بودن ابعاد جهان را پذیرفته اند (قیصری، ۱۳۷۵، ۸۸۴). از فلاسفه پیشین نیز ارسطو قائل به عدم تناهی در مکان بود (بغدادی، ۱۳۷۳، ۲: ۸۱)، با این توضیح که بی شک، مراد از عدم تناهی در مکان، چیزی جز عدم تناهی در ابعاد نیست.

۷- ۱- ۲. نامتناهی به معنای تنزه از قوه و استعداد: می توان مجردات را نامتناهی خواند بدین اعتبار که قوه و استعدادی در آنان نیست و هر آنچه را برای آنان امکان داشته است، به نحو بالفعل دارا هستند، پس از آنجا که در دست یابی به تمام کمالاتی که برای آنان ممکن است، محدودیتی ندارند، می توان آنان را نامتناهی خواند (صلواتی، ۱۰۴).

فارابی، عدم تناهی را در عالم خلق ممتنع دانسته ولی آن را در عالم امر واجب می شمارد، لذا مصادیق نامتناهی را کثیر دانسته و می گوید: «ممتنع ما لا یتناهی لافی کل شیء، بل فی الخلق ما له مکانة و وجب فی الامر، فهناک غیر المتناهی کم شئت» (فارابی، ۱۴۰۵، ۶۱) که این مطلب می تواند اشاره به عدم تناهی به معنای مذکور باشد.

۸- ۱- ۲. نامتناهی به معنای تعدد یا تعسر از رسیدن به انتهای یک چیز: از آنجا که علم ما محدود است و نمی توانیم به انتهای برخی امور دست یابیم، تعبیر به عدم تناهی می کنیم.

شیخ اشراق در مورد تعداد کواکب موجود در فلک ثوابت می نویسد: «و فی کرة الثوابت من الكواکب ما لیس للبشر حصرها فلا بدّ لهذه الأشياء من اعداد و جهات لا تنحصر عندنا» (سهروردی، ۲: ۱۳۹). با توجه به این عبارت می توان عنوان «نامتناهی

«عندنا» را نیز برای این کاربرد برگزید؛ بدین معنا که برخی امور نزد ما معلوم نیست ولی نزد خداوند و هر موجودی که خداوند اراده نماید مضبوط است.

این مورد یکی از مصادیق نامتناهی مجازی است که در تقسیم‌بندی بعدی بدان اشاره خواهد شد.

۹- ۱- ۲. نامتناهی علی: بدین معنا که سلسله‌ای از علل به شکل نامتناهی پشت سر هم قرار گیرند. براهین دالّ بر استحاله تسلسل، نافی این نحو از نامتناهی‌اند (ابن سینا، ۱۱۴۰۴ الف، ۳۲۷-۳۲۸ و ۳۴۱-۳۴۲).

هر چند در تسلسل علل، عدد نامتناهی نیز تحقق می‌یابد لکن در عدم تناهی علی، علیّت خصوصیت دارد و صرف عدد مد نظر نیست، لذا از نامتناهی عدّی جدا می‌شود، علاوه بر اینکه نامتناهی عدّی را می‌توان اینگونه نیز تصویر کرد که از یک علت، بی‌نهایت معلول صادر شود که در اینجا، تسلسل در علل رخ نداده است.

۱۰- ۱- ۲. نامتناهی به معنای نداشتن علت: هر موجودی منتهی و متناهی به علت خویشتن است. عقل، نهایت نفس است و خداوند متعال، نهایت عقل است لکن خود ذات حق تعالی علتی که منتهی بدان شود ندارد (سهروردی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۶۵).

۱۱- ۱- ۲. نامتناهی لایقی: این نحو از عدم تناهی می‌تواند به چند صورت تحقق یابد:

الف) تأثیر لایقی: شیخ اشراق در مورد انوار قاهره می‌گوید: «و هی غیر متناهیة الشدّة، إنّ عُنی أنّ لها صلوح أنّ يحصل منها آثار غیر متناهیة» (همان، ۲: ۱۶۸)؛ یعنی اگر مراد از نامتناهی، صلاحیت مبدئیت برای آثار نامتناهی باشد، انوار قاهره را می‌توان نامتناهی نامید. محقق طوسی نیز بدین نحو از نامتناهی اشاره کرده است (طوسی، ۱۳۷۵، ۳: ۱۷۴). ملاصدرا نیز بدین لحاظ، خداوند متعال را نامتناهی می‌خواند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ۴: ۱۴).

تفاوت این نحو از نامتناهی با نامتناهی شدّی در آن است که در آنجا، عدم تناهی به نحو بالفعل تحقق دارد ولی در اینجا عدم تناهی به نحو لایقی است و تحقق بالفعل ندارد.

هر چند مخلوقات خداوند متعال به صورت بالفعل محدود است لکن خلق کردن‌ها در جایی به پایان نخواهد رسید (جرجانی، ۱۳۲۵، ۸: ۵۸). او از ازل تا ابد مخلوقاتی

داشته و خواهد داشت چرا که ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ (الرحمن: ۲۹).

پیش از این ذیل «نامتناهی در تأثیر»، به عدم تناهی به لحاظ مدت و عدد فعل اشاره شد که آن دو مورد را می‌توان از مصادیق «تأثیر لایقفی» به شمار آورد؛ زیرا عدم تناهی به لحاظ مدت و عدد، نمی‌تواند بالفعل باشد؛ زیرا شیء تا متشخص نشود به وجود نمی‌آید و یکی از لوازم تشخیص شیء، معین بودن عدد آن است؛ پس مخلوقات همواره دارای عدد معینی هستند که این با عدم تناهی بالفعل سازگار نیست، لذا تنها حالتی که می‌توان عدم تناهی افعال را به لحاظ مدت و عدد در نظر گرفت، عدم تناهی لایقفی است.

(ب) تأثر و قبول لایقفی: قابلیت ماده اولی برای پذیرش صور جدید، انتهای ندارد (سهروردی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۶۵). پذیرش بی‌نهایت صورت، به نحو تعاقب و جایگزینی است نه به صورت هم‌زمان.

(ج) عدّ لایقفی: هر چند عدد همواره به صورت بالفعل متناهی است، لکن به نحو بالقوه هرگز به حدّی منتهی نمی‌شود که بالاتر از آن عددی نباشد (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۲: ۱۲۲؛ حلی، ۱۳۶۵، ۸۷)؛ یعنی هر عددی که در نظر بگیریم می‌توان با اضافه کردن یک بدان عدد بزرگتری به دست آورد و این عمل را تا بی‌نهایت می‌توان ادامه داد هر چند به نحو بالفعل، عدد معینی از هر شیء محقق است.

(د) تقسیم لایقفی: کم متصل قابل تقسیم به بی‌نهایت جزء است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ۱: ۱۹۷؛ سهروردی، ۱۳۷۳، ۸۸)، کما اینکه زمان نیز از چنین قابلیتی برخوردار است (رازی، ۱۴۱۱، ۱: ۵۹۲).

۱۲- ۱- ۲. نامتناهی وجودی: این معنا دو ویژگی دارد: اولاً: ایجابی است، نه سلبی، و ثانیاً: وصفی وجودی است، نه ماهوی (جعفریان و گرجیان، ۱۳۹۳، ۲۷).

ملاصدرا وجود خداوند متعال را نامتناهی می‌شمارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ۱: ۴۶۱؛ جوادی آملی، ۱۳۸۲، ۵۸۶)، هر چند، بر اساس نظام تشکیک وجودی، گاه تعبیر به «غیر متناهی الشدّة فی قوّة الوجود» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۱: ۲۵۳) و گاه تعبیر به «صرف الوجود المتأکّد الشدید الذی لا یتناهی قوّه و شدّته» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ۷) می‌نماید، از این جهت می‌توان نامتناهی بودن یک وجود را نامتناهی شدّی نامید، لکن برای تمایز این نوع از نامتناهی شدّی که پیش از این بیان شد، از تعبیر «نامتناهی وجودی» بهره گرفتیم.

نتیجه نامتناهی بودن ذات پروردگار، نامتناهی بودن اسماء الاهی خواهد بود؛ زیرا هر اسمی از اسماء الاهی، ذات به اضافه وصفی خاص است (بیزدان‌پناه، ۱۳۸۸، ۳۵۱). آیه شریفه ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ (مدثر: ۳۱) نیز به همین معنا اشاره دارد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۳، ۳۳)؛ زیرا عالم چیزی جز تجلی اسماء الاهی نیست: «و بأسمائک التی ملأت ارکان کل شیء» (قمی، ۱۳۷۹، ۱۰۲). مراد ما از عدم تناهی اسماء الاهی در اینجا، عدم تناهی در تعداد اسماء نیست، بلکه عدم تناهی از سنخ عدم تناهی وجودی است.

در مقام تبیین معنای نامتناهی وجودی، دو تفسیر قابل ارائه است:

تفسیر اول: نامتناهی بودن وجود خداوند به معنای نداشتن نهایت و طرف باشد، بدان معنا که وجود خداوند، مشوب به عدم نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ۴: ۱۴).

یکی از دو دلیلی که ملاصدرا بر وحدت شخصی وجود اقامه کرده است، مبتنی بر عدم تناهی خداوند است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۲: ۳۶۸-۳۶۹). این دلیل می‌تواند معنای عدم تناهی وجودی را روشن سازد.

از این برهان به دست می‌آید که بی‌حدّی ذات بدین معناست که خارج از واجب متعال، چیزی نیست و هر چه کمال هست متعلق به اوست نه اینکه هر چه خوبان دارند او نیز دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ۱۰: ۳۳۶).

مراد از خارج نبودن حقیقت هیچ شیئی از ذات واجب، از قبیل سالبه به انتفاع موضوع است (همان، ۳۳۷)؛ یعنی همراه با خداوند، غیری وجود ندارد؛ بنابراین مفاد نامتناهی وجودی بودن خداوند متعال آن است که تحقق خداوند منحصر به حیطه ذات و صفات خویش نیست بلکه خداوند متعال در همه مراتب وجود که شامل تعینات خلقی می‌شود نیز تحقق و حضور دارد و اصلاً در عالم، چیزی جز خداوند متعال وجود ندارد. در واقع ملاصدرا با این استدلال، وحدت شخصی مورد پذیرش عرفا را برهانی کرده است (بیزدان‌پناه، ۱۳۸۸، ۲۶۴).

تفسیر دوم: ملاصدرا از افلوطین مطلبی نقل می‌کند که می‌تواند تفسیری بر عدم تناهی وجودی قلمداد شود: «فیلسوف در اثولوجیا گفته است که همه اشیاء از عقل هستند و عقل، همه اشیاء است. عقل همه اشیاء گردیده است؛ زیرا در آن، تمام صفات اشیاء موجود است و در عقل، صفتی نیست مگر اینکه آن صفت، منشأ فعلی مناسب با

خویش است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ۱۵۳). وی در ادامه، وحدت خداوند را وحدت جمعیه می‌شمارد (همان) و در جای دیگر می‌گوید که غیر متناهی در شدت وجود بدین معناست که چیزی برتر و شدیدتر از او وجود ندارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ۴: ۱۴).

بر این اساس، عدم تناهی در وجود به معنای بی‌حدّی و اشتغال بر همه کمالات است و هر چه در عالم تحقق دارد، در ذات الاهی به نحو اندماجی موجود است؛ چرا که عالم، نشأت گرفته از خداوند است و فاقد شیء، معطی شیء نخواهد بود (سبحانی، ۱۴۲۸، ۳۲).

۲-۲. تقسیمات نامتناهی

درست است که می‌توان تمام استعمالات پیش‌گفته را به عنوان اقسام نامتناهی قلمداد کرد لکن می‌توان تناهی و عدم تناهی را به شکلی ضابطه‌مند و بر اساس دو ملاک، در دو تقسیم مجزا دسته‌بندی کرد:

۲-۲-۱. تقسیم نامتناهی به اعتبار حقیقت و مجاز

۱. نامتناهی حقیقی: این نوع از نامتناهی، خود به دو قسم تقسیم می‌شود:

الف) نامتناهی به معنای سلب مطلق: مراد از سلب در این قسم و قسم آتی، سلب حدّ است؛ بنابراین مراد از سلب مطلق، سلب حدّ به صورت مطلق، یعنی بدون لحاظ ملکه اتصاف به حدّ است. این معنای از سلب تناهی بر چیزی اطلاق می‌شود که آن امری که معروض نهایت است از آن چیز سلب شود. به طور مثال نقطه، فاقد کمیت است و نهایت در امتداد، عارض بر کمیت می‌شود پس نقطه‌ای که فاقد کمیت است، فاقد نهایت است و می‌توان نهایت را از نقطه سلب کرد. این مانند آن است که گفته شود: «صدا دیده نمی‌شود»، یعنی دیده شدن از صدا سلب شده است؛ زیرا رنگ که معروض وصف «دیده شدن» است، از صدا سلب می‌شود، در نتیجه، وصف «دیده شدن» از صدا سلب می‌شود (ابن سینا، ۱۴۰۴، ب، ۱: ۲۱۰؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵، ۲۷۹).

بر همین اساس است که ابوالبرکات از برخی نقل می‌کند که خداوند را بدین اعتبار که وحدت احدی صمدی دارد متصف به نامتناهی بودن می‌نمایند؛ چرا که وحدت صمدی نه متصف به نهایت به معنای حدّ است و نه شأنیت اتصاف بدان را دارد؛ زیرا نهایت به معنای حد، بر طبیعتی قابل اطلاق است که پذیرای زیادت و

نقصان باشد و چنین خصوصیتی تنها در عدد و معدود یافت می‌شود نه در وحدت و واحد صمدی (بغدادی، ۱۳۷۳، ۲: ۸۴).

بسیاری از حکما و متکلمان به اعتبار سلب کمّ - که معروض تناهی است - از خداوند متعال، او را نامتناهی خوانده‌اند (جرجانی، ۱۳۲۵، ۸: ۵۸؛ حلی، ۱۴۱۹، ۳۷۱؛ رازی، ۱۴۱۱، ۱: ۱۹۱؛ شهزوری، ۱۳۸۳، ۲۰۷).

ب) نامتناهی به معنای سلب ملکه: در این معنا، نسبت ملکه و عدم ملکه بین تناهی و عدم تناهی برقرار است و عدم تناهی وصف چیزی است که صلاحیت اتصاف به تناهی را دارد، لکن متصف بدان نیست که این خود بر دو قسم است:

۱) نوع و طبیعت آن شیء، شأنیت اتصاف به تناهی را دارد ولی خود آن فرد، صلاحیت اتصاف به تناهی را ندارد مانند خط مفروض نامتناهی که شأنیت اتصاف به تناهی را ندارد؛ چرا که یک خط در عین نامتناهی بودن شأنیت اتصاف به تناهی را ندارد، لکن نوع خط، چنین شأنیتی را داراست.

۲) آن شیء، شأنیت اتصاف به تناهی را داراست لکن بالفعل، فاقد نهایت است مانند خط محیط بر دایره که نهایتی ندارد. فقدان نهایت در خط محیط بر دایره بدان معنا نیست که چنین خطی تمامی نداشته یا نبود شدنی نباشد بلکه بدان معناست که به صورت بالفعل نهایتی در آن نیست که منتهای خط باشد لکن شأنیت آن را دارد که نقطه‌ای بر روی آن تصور کنیم تا نهایت خط محسوب شود (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ۱: ۲۱۰). سطح محیط بر کره نیز چنین حالتی دارد یعنی نهایت بالفعلی ندارد (بغدادی، ۱۳۷۳، ۲: ۸۲).

۲. نامتناهی مجازی: این نحو از نامتناهی نیز بر سه قسم است:

الف) غایت متعذر: از اموری که رسیدن به انتهای آن از توان ما خارج است تعبیر به نامتناهی می‌کنیم مانند مسافت بین زمین و آسمان‌ها که امکان طیّ مسافت برای ما وجود ندارد (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ۱: ۲۱۰؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵، ۲۷۹).

ب) غایت متعسر: بر اموری که رسیدن به انتهای آن ممکن ولی مشکل است نیز نامتناهی اطلاق می‌شود که این امر از باب تشبیه متعسر به متعذر است (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ۱: ۲۱۰) مانند نامتناهی شمردن دانه‌های گندم یک کشتزار وسیع.

این دو قسم، همان نامتناهی به معنای تعذر یا تعسر از رسیدن به انتهای یک

شیء است که پیش از این بدان اشاره شد.

ج) نامتناهی به معنای تنزه از قوه و استعداد: پیش تر راجع بدان سخن گفته شد.
د) نامتناهی به معنای نداشتن علت: پیش تر راجع به این قسم نیز سخن به میان آمد.

۲-۲-۲. تقسیم نامتناهی به اعتبار تنافی و عدم تنافی با کثرت

۱. نامتناهی غیر نافی کثرت: برخی اقسام نامتناهی منافاتی با تعدد ندارند که این قسم، اکثر مصادیق پیش گفته را شامل می شود. به طور مثال نامتناهی عدی لایقی می تواند کثیر باشد یعنی شماره انسان، درخت و ... در جایی به پایان نمی رسد که فراتر از آن عددی قابل تصور نباشد.

۲. نامتناهی نافی کثرت: گاهی، عدم تناهی با تعدد سازگار نیست. به طور مثال می توان به عدم تناهی وجودی اشاره کرد که نافی غیر است و از همین روی، یکی از ادله اثبات وحدت شخصی وجود، استناد به عدم تناهی وجود حضرت حق است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۲، ۳۶۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۲، ۱۰: ۳۳۷-۳۳۸ و ۹: ۵۸۴).

۳. فوق ما لایتناهی

در میان کلمات حکما گاهی از واجب الوجود با تعبیراتی چون «فوق ما لایتناهی» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۶: ۱۷۵) و «وراء ما لایتناهی» (میرداماد، ۱۳۶۷، ۳۷۶) یاد می شود. سوال این است که مگر بالاتر از نامتناهی، چیزی هست که بتوان آن را «فوق نامتناهی» نامید؟ قرار گرفتن چیزی فراتر از نامتناهی، چگونه با عدم تناهی سازگار است؟ توجیهاات مختلفی برای این تعبیر وجود دارد:

۱. اطلاق فوق نامتناهی بر خداوند به این اعتبار است که خداوند منزّه از اطلاق است کما اینکه منزّه از تقیید است (صلواتی، ۱۳۹۵، ۶) و به بیان دیگر مطلق به اطلاق مقسمی است (یزدان پناه، ۱۳۸۸، ۳۵۱)، لذا این تعبیر برای اشاره به مقام ذات حضرت حق، قبل از تنزل به تعینات حقی و خلقی است.

۲. یکی از معانی که برای نامتناهی بیان شد، «نامتناهی به معنای تنزه از قوه و استعداد» است. بر این اساس، مجردات تام را می توان نامتناهی نامید که در این صورت، خداوند متعال، فوق نامتناهی خواهد بود.

۳. مرحوم آشتیانی در مقدمه اصول المعارف، فیض خداوند را به اعتبار ازلیت و ابدیت ذات، ازلی و ابدی می‌شمارد (فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ۲۵۳)؛ بنابراین اگر فعل خداوند متصف به عدم تناهی شود، خداوند متعال را می‌توان متصف به فوق عدم تناهی نمود.

در یک بیان کلی می‌توان گفت: به جمیع اعتباراتی که غیر ذات حق تعالی متصف به عدم تناهی شوند، می‌توان خداوند را فوق ما لا یتناهی نامید.

۴. نقد و نظر

از آنجا که بحث عدم تناهی دارای پیچیدگی‌ها و ابهامات خاص به خود است، برای روشن‌تر شدن نقطه نظرات قابل طرح در این مسأله، مطالب به صورت تفکیک یافته و در قالب نکاتی مجزا بیان می‌شود:

۱. در اکثر کاربردهای دوازده‌گانه‌ای که ذکر شد، نامتناهی، تنها یک معنای حقیقی دارد و آن، عدم محدودیت است، لکن از آنجا که تناهی، همواره به امری اضافه می‌شود، می‌تواند مصادیق فراوانی داشته باشد مثل تناهی عدد یا تناهی زمان یا تناهی ابعاد و... که به تبع آن، نامتناهی نیز مصادیق فراوانی خواهد داشت، لذا ما نیز در مقام نقل اقسام نامتناهی، سخن از کاربردهای کثیر به میان آوردیم و اگر هم جایی تعبیر به معنا می‌شود از باب تسامح در تعبیر است، به طور مثال شیخ اشراق می‌فرماید: «و اما الانوار القاهرة من المقرّبین، فانوارها متناهية إن عُنِي بالنهاية أن یکون الشیء وراء ما هو أتم منه؛ و هی غیر متناهية الشدة إن عُنِي أن لها صلوح أن یحصل منها آثار غیر متناهية» (سهروردی، ۱۳۷۵، ۲: ۱۶۸).

بله، برخی کاربردهایی که قبلاً اشاره شد، فاقد معنای حقیقی بوده و اساساً استعمال آنان در معانی مجازی است که قبلاً به موارد آن در یکی از تقسیم‌بندی‌های پیش گفته اشاره شد.

۲. با توجه به اینکه نامتناهی در تأثیر، متأثر از شدت، زمان و عدد فعل است، می‌توان خود نامتناهی در تأثیر را به سه قسم شدتی و عدتی و مدتی تقسیم نمود که ما برای پرهیز از تکثر بیش از حد اقسام از این کار اجتناب کردیم.

۳. در نامتناهی شدتی، قوت و فعل صادر از آن، اولاً و بالذات متصف به شدت می‌شوند ولی در نامتناهی عدتی و مدتی، فعل صادر از قوت است که اولاً و بالذات

متصف به تناهی یا عدم تناهی می‌شود و قوتی که منشأ آن فعل بوده است ثانیاً و بالعرض، متصف به عدم تناهی می‌شود؛ بنابراین می‌توان قوتی که به لحاظ مدت یا عدد فعل، متصف به عدم تناهی می‌شود را از اقسام نامتناهی مجازی به شمار آورد.

۴. در صورتی که عدد را معقول ثانی فلسفی بدانیم و معتقد باشیم که معقولات ثانیه فلسفی ما یزاء مستقل خارجی ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ۲: ۱۹۷-۱۹۸)، نامتناهی عدّی، ما یزاء خارجی نخواهد داشت.

۵. شیخ الرئیس و دیگران، نامتناهی حقیقی را به دو نحو سلب مطلق و عدم ملکه تصویر کرده‌اند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ۱: ۲۱۰؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵، ۲۷۹؛ بغدادی، ۱۳۷۳، ۲: ۸۲)، لکن حق آن است که همواره نسبت میان تناهی و عدم تناهی، ملکه و عدم ملکه است؛ زیرا تناهی و عدم تناهی همواره مضاف به امری هستند مثل تناهی مدّی یا تناهی شدّی، پس باید دید که آیا آن شیء مورد نظر شأنیت اتصاف به مضاف الیه تناهی و عدم تناهی را دارد یا خیر؟ بنابراین نامتناهی به معنای سلب مطلق امری فرضی و اعتباری است، مثلاً در مورد نقطه که آن را متصف به نامتناهی به معنای سلب مطلق کردند، حق آن است که نقطه شأنیت اتصاف به تناهی و عدم تناهی را دارا نیست؛ زیرا همانگونه که خود ابن سینا بیان کرد، تناهی در ابعاد، وصف کم متصل است و از آنجا که نقطه فاقد کم متصل است، شأنیت اتصاف به تناهی یا عدم تناهی را ندارد لکن ابن سینا با نادیده انگاشتن چنین شأنیتی، عدم تناهی را به معنای سلب ملکه گرفته است لذا چنین معنایی، فرضی است یعنی در فرض عدم اعتبار شأنیت اتصاف، می‌توان نقطه را متصف به عدم تناهی کرد ولی اگر این شأنیت لحاظ شود نمی‌توان نقطه را متصف به عدم تناهی کرد کما اینکه متصف به تناهی نیز نخواهد شد.

۶. برخی معتقدند که تناهی و عدم تناهی فقط بر کمیت عارض می‌شود لذا از اینکه فلاسفه، خداوند را نامتناهی خوانده‌اند اظهار تعجب نموده‌اند (میلانی، ۱۳۸۹ الف، ۱۵۱؛ میلانی، ۱۳۸۹، ۱۱۴). همین نگرش سبب شده است که نفی تناهی در روایات را به معنای اثبات عدم تناهی قلمداد نمایند (میلانی، ۱۳۸۹، ۱۱۴-۱۱۵): «مراد این نیست که خداوند، ذاتی است کامل و تام و بی‌نهایت بلکه تمامیت و کمال و عدم تناهی، ملکه مقدار است و ذات مباین با مقدار و متعالی از آن ذاتاً با آن وصف نمی‌شود. تناهی و عدم تناهی جز در مقدار معنایی ندارد و جز در ماهیت عددیّه قابل

طرح نیست و در عین حال در خصوص مقدار هم عدم تناهی و کمال مطلق، باطل و بی‌اساس است اما خداوند متعال نه نامتناهی است و نه نامتناهی و تناهی و عدم تناهی دو معنای نقیض نیستند بلکه ملکه و عدم برای مقدار و عدد هستند... از اینکه گاهی در زبان وحی تناهی و حدّ از خدای تعالی سلب شده است، نباید گمان کرد که او بی‌نهایی است بلکه سلب معانی ملکات از موضوع غیر قابل اتصاف اگر از حیث عدم قابلیت موضوع باشد هیچ اشکالی ندارد؛ بنابراین به وضوح می‌توان گفت که خدا نامتناهی نیست اما از حیث اینکه او اصلاً مقداری نیست و قابلیت تناهی و عدم تناهی را ندارد نه اینکه او نامتناهی است (میلانی، ۱۳۷۷، ۱۲۸).

این دیدگاه قابل دفاع نیست؛ زیرا با توجه به استعمالاتی که گذشت، روشن شد که تناهی و عدم تناهی همواره وصف کمیّت نیست؛ چرا که در نامتناهی شدّی و وجودی، سخن از کمیّت نیست و به همین اعتبار است که فلاسفه، خداوند را نامتناهی شدّی و وجودی می‌خوانند در حالیکه عدم تناهی در کمیّات را محال می‌شمارند.

به بیان دیگر، حکما در طبیعیّات و در مقام بیان تناهی قوه محرّک جسمانی، تناهی را از مختصات کمّ شمرده‌اند (رازی، ۱۴۱۱، ۱، ۵۰۱؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵، ۲۰۴)، نه به طور مطلق، و در همین فضا است که خواجه نصیر الدین طوسی می‌فرماید: «النهاییة و اللانهایة من الأعراض الذاتية التي تلحق الكم لذاته» (طوسی، ۱۳۷۵، ۳: ۱۷۵).

۷. تمام استعمالات دوازده‌گانه‌ای که بیان شد قابل اطلاق بر خداوند متعال نیست؛ زیرا همان‌گونه که در شرح اقسام نامتناهی بیان شد، برخی مصادیق، فی نفسه محال‌اند و برخی استعمالات نیز گرچه فی نفسه ممکن‌اند، لکن قابل اطلاق بر خداوند نیستند مانند نامتناهی زمانی؛ بنابراین در یک جمع‌بندی می‌توان موارد زیر را بر خداوند متعال اطلاق کرد:

(الف) نامتناهی در تأثیر به اعتبار مدت و عدد؛

(ب) نامتناهی شدّی در الهیات که همان عدم تناهی در اوصاف کمالی است؛

(ج) نامتناهی به معنای تنزه از قوّه و استعداد؛

(د) نامتناهی به معنای تعدّد از رسیدن به انتهای یک چیز، یعنی فهم‌کنه ذات و صفات الهی برای مخلوقات امکان‌پذیر نیست لذا سرور انبیاء خطاب به درگاه الهی عرضه می‌دارد: «وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۸: ۲۳)؛

و) نامتناهی به معنای نداشتن علت؛

ه) نامتناهی لایقگی در تأثیر؛

ی) نامتناهی وجودی.

۸. از میان اقسام فوق، سه معنای «تنزه از قوه»، «تعذر رسیدن به انتهای یک چیز» و «نداشتن علت»، اطلاقاتی مجازی برای نامتناهی‌اند لذا با این اعتبارات نمی‌توان به نحو حقیقی خداوند را نامتناهی نامید.

نامتناهی لایقگی نیز به نحو بالقوه است و فعلیت ندارد. نامتناهی در تأثیر به لحاظ مدت و عدد نیز از مصادیق نامتناهی لایقگی است، پس آنچه باقی می‌ماند، نامتناهی وصفی و ذاتی است که باید دید آیا می‌توان به اعتبار یکی از این دو کاربرد نامتناهی، خداوند متعال را به نحو حقیقی و بالفعل متصف به عدم تناهی کرد یا خیر؟

۹. در نامتناهی وصفی (=کمالی)، باید دو حیطة اوصاف ذاتی و فعلی را از هم جدا کرد.

الف) اوصاف فعلی: در خصوص اوصاف فعلی، عدم تناهی به معنای حقیقی قابل استعمال نیست؛ زیرا اوصاف فعلی از رابطه خداوند با مخلوقات خویش انتزاع می‌شود و از آنجا که تحقق، فرع تشخیص است و هر امر مشخصی، دارای عدد معینی است، پس لاجرم افعال الاهی دارای عدد معینی خواهند بود و آنچه قابل شمارش باشد، نامتناهی نخواهد بود، و با محدود بودن مخلوقات، اوصاف انتزاعی از رابطه بین خالق و مخلوق نیز به صورت بالفعل، متناهی خواهند بود.

این تناهی بالفعل، مستلزم نقص در ساحت ربوبی نبوده و منافاتی با وجوب وجود ندارد؛ زیرا اوصاف فعلی، کمال محسوب نمی‌شوند؛ زیرا اوصاف فعلی، از رابطه ذات با افعال انتزاع شده و مؤخر از مرتبه ذات الاهی هستند و اگر چنین اوصافی، کمال محسوب شوند لازم می‌آید که خداوند متعال، در مرتبه ذات، عاری از برخی صفات کمالی باشد که این امر با وجوب وجود سازگار نیست.

این امر نشان می‌دهد که اساساً عدم تناهی وصفی را در مورد صفات فعل نمی‌توان به کار برد؛ زیرا همان‌گونه که گذشت- مراد از نامتناهی وصفی، واجدیت عالی‌ترین مراتب کمال است و روشن شد که اوصاف فعلی، کمال محسوب نمی‌شوند تا بتوان از «عدم تناهی وصفی» در خصوص آنان سخن به میان آورد.

بله، در مورد اوصاف فعلی، می‌توان «نامتناهی لایقفی» یا نامتناهی به معنای «تعذر از رسیدن به غایت» را به کار برد، لکن معنای اول نمی‌تواند عدم تناهی را به نحو بالفعل اثبات نماید کما اینکه معنای دوم نیز مجازی بوده و اساساً «عدم تناهی» به معنای واقعی کلمه نیست.

ب) اوصاف ذاتی: در این بخش نیز از سه وصف حیات، علم و قدرت - که ارکان اوصاف ذاتی‌اند - باید سخن گفت.

در خصوص حیات، وصف «عدم تناهی» را می‌توان به نحو ایجابی و به معنای «استمرار و دوام وجود» معنا کرد، کما اینکه می‌توان آن را به نحو سلبی و به معنای «نداشتن ابتدا و انتها» تصویر کرد که این تفاسیر می‌تواند بیانی از همان «دارا بودن بالاترین درجه از حیات» باشد.

عدم تناهی قدرت نیز به روشنی قابل فهم بوده و قابلیت تفسیر ایجابی را داراست و آن اینکه، خداوند متعال قادر به انجام هر عملی است که فی حدّ ذاته ممکن است. تصور چنین وصفی مستلزم تحقق بالفعل مقدرات نیست لذا می‌توان قدرت خداوند متعال را به صورت بالفعل نامتناهی دانست، یعنی خداوند متعال به صورت بالفعل قادر به انجام هر عمل ممکن است.

عدم تعلق قدرت به محال، به معنای نقصان قدرت الاهی نیست؛ زیرا قدرت به محال تعلق نمی‌گیرد، چرا که عدم تحقق امور ممتنع به جهت ضعف در ناحیه قابلیت قابل است نه محدودیت در فاعلیت فاعل.

در مور علم نیز باید گفت: اگر علم فعلی مدّ نظر باشد، داخل در اوصاف فعلی می‌شود که بحث آن گذشت. اما اگر، علم ذاتی مدّ نظر باشد، معنای رایجی که از عدم تناهی علم در اذهان وجود دارد آن است که او همه چیز را می‌داند لکن این تصویر، به معنای واقعی کلمه، حاکی از عدم تناهی نمی‌تواند باشد؛ زیرا مراد از همه چیز، چیزی جز علم به تعداد مخلوقات و ویژگی‌های آنان و نیز علم به قوانین و نوامیس حاکم بر هستی نیست که طبیعتاً این امور، به شمارش در می‌آیند و هر چه به شماره آید، محدود خواهد بود، مگر آنکه بگوییم بر اساس حدیث شریف: «الذی لیس لصفته حدّ محدود» (دشتی، ۱۳۷۹، ۳۲)، علم ذاتی الاهی نامحدود است ولو ما متعلق این علم را ندانیم که چیست؟

علم ذاتی خداوند را می‌توان از مصادیق نامتناهی لایقفی و از قسم عدم تناهی در

تأثیر قلمداد کرد؛ زیرا علم ذاتی خداوند به حدی منتهی نمی‌شود که فوق آن معلوم دیگری باشد (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۲: ۱۲۲؛ حلی، ۱۳۶۵، ۸۷). او به تمام بی‌نهایت مخلوقی که از ازل تا به ابد دارد عالم است و از سوی دیگر، فاعلیت خداوند متعال، فاعلیت بالتجلی است (سبزواری، ۱۳۷۲، ۲: ۴۱۲). فاعل بالتجلی علم به فعل خویش دارد و علم او فعلی است نه انفعالی؛ یعنی تأثیر در فاعلیت خداوند متعال دارد (مظفر، ۱۴۲۲، ۳: ۲۸۷)؛ بنابراین علم ذاتی خداوند - به عنوان امری مؤثر در فعل - متصف به عدم تناهی در تأثیر می‌شود.

علم ذاتی خداوند می‌تواند متصف به «نامتناهی شدی در الهیات» نیز شود؛ یعنی علمی است که فراتر از آن، متصور نیست.

در مورد حکمت نیز نمی‌توان حکم به عدم تناهی بالفعل کرد؛ زیرا مراد از حکمت، یا اتقان فعل است و یا تنزه عما لا ینبغی (سبحانی، ۱۳۹۵، ۱۵۹) که هر دو معنا مربوط به فعل است و همان‌گونه که بیان شد، فعل خداوند هر قدر کثیر باشد، باز هم به شمارش آمده و محدود است. بله، می‌توان معانی چون «نامتناهی لا یقفی» را در مورد حکمت به کار برد، یعنی حکمت الهی در تمام مخلوقات که از ازل تا ابد داشته و خواهد داشت، جاری است.

۱۰. در خصوص نامتناهی ذاتی، دو تفسیر ارائه شد. تفسیر دوم، عدم تناهی در وجود را به عدم تناهی در اوصاف باز می‌گرداند که در نکته سابق، راجع به آن سخن گفته شد.

در تفسیر اول، وجود الهی به وجود مخلوقات توسعه داده و در واقع، عدم تناهی را به مثابه یک وصف سلبی معنا می‌کند، یعنی خداوند را موجودی معرفی می‌کند که وجودش، مقید به غیریت با وجودات امکانی نیست.

این تفسیر قابل مناقشه است؛ زیرا ما درک درستی از وجود نداریم، پس چگونه می‌توان درک صحیحی از عدم تناهی آن پیدا کرد؟

توضیح آنکه: علم به حقیقت وجود - نه مفهوم عامّ بدیهی آن - تنها از طریق علم حضوری میسر است و امکان ندارد وجود را به بند مفاهیم کشید؛ زیرا وجود ذهنی فاقد آثار خارجی اشیاء است و از طرفی، حیثیت وجود، حیثیت ترتب آثار است و آنچه عین خارجیت و ترتب آثار باشد، نمی‌تواند به ذهن راه یابد؛ زیرا در ذهن، باید فاقد آثار باشد در حالیکه حقیقت وجود نمی‌تواند فاقد آثار باشد؛ بنابراین، وجود را نمی‌توان با

علم حصولی فهم کرد. بله، مفهوم عام وجود به ذهن می‌آید لکن این مفهوم حاکی از حقیقت وجود نیست.

ثانیاً: علم حضوری مستلزم احاطه و اشراف وجودی عالم بر معلوم است و روشن است که ممکنات، اشراف وجودی بر ذات و صفات الاهی ندارند لذا خاتم رسولان به درگاه الاهی عرضه می‌دارد که «ما عرفناک حق معرفتک» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ۴: ۱۳۲).

وقتی درک روشنی از حقیقت وجود نداشته باشیم، نمی‌توان درک روشنی از عدم تناهی وجود به دست آورد لکن به نحو اجمالی می‌توان حکم کرد که وجود خداوند- دارای هر حقیقتی که باشد- متناهی نیست؛ زیرا تناهی مستلزم نقص و امکان است.

۱۱. شهید مطهری در خصوص درک نامتناهی می‌فرماید: «اگر ذهن بخواهد مصداق فضای لایتناهی را تصور کند، یعنی بخواهد غیر متناهی را نزد خود مجسم کند در حالی که آن فضای مجسم ذهنی واقعاً غیر متناهی باشد امکان‌پذیر نیست، ولی اگر ذهن فضای محدود را در خود مجسم کند آنگاه مفهوم کلی «فضا» و هم مفهوم «محدودیت» را تعقل کند آنگاه مفهوم «نفی» و «عدم» را بر «فضای محدود» اضافه کند امری ممکن و معقول است و واقعاً مفهوم «فضای نامحدود» را تصور کرده است.

پس ذهن به طور مستقیم قادر نیست «غیر متناهی» را تصور کند ولی به طور غیر مستقیم قادر است. و به تعبیر دیگر ذهن قادر نیست «غیر متناهی» را «تخیل» کند یعنی در قوه خیال که قوه‌ای نیمه مجرد است و خود و مدرکاتش ذی بعد می‌باشند آن را بگنجانند، زیرا مستلزم این است که ذهن در آن واحد بعدی غیر متناهی در خود جای دهد و این غیر ممکن است و لا اقل برای نفوس عادی غیر ممکن است، اما مانعی نیست که ذهن «غیر متناهی» را تعقل کند یعنی با ترکیب یک سلسله مفاهیم کلی، تصویری که البته از نوع ماهیت نخواهد بود بلکه از نوع مفاهیم انتزاعی خواهد بود برای خود بسازد» (مطهری، ۱۳۸۷، ۶: ۱۰۱۱).

کلام شهید مطهری در خصوص بعد نامتناهی است لذا نافی امکان درک ایجابی از برخی کاربردهای نامتناهی نیست. به طور مثال عدم تناهی قدرت را- با همان معنایی که گذشت- می‌توان به نحو ایجابی درک کرد.

۵. نتیجه‌گیری

هر چند در اذهان دینداران، خداوند را نامتناهی می‌دانند ولی غالباً درک روشنی از این وصف در اذهان وجود ندارد. بررسی استعمالات نامتناهی نشان می‌دهد که همواره نمی‌توان خداوند را به یک معنا، نامتناهی دانست بلکه باید قائل به تفصیل شد بدین بیان که:

۱. صفات فعل الاهی را نمی‌توان نامتناهی بالفعل دانست و وقتی سخن از اوصافی چون خالق، رازق و ... به میان می‌آید، به معنای دقیق کلمه نمی‌توان این اوصاف را نامتناهی بالفعل خواند، بلکه معنایی چون «لایتناهی لایقفی» و «تعدر از رسیدن به غایت» یا «نامتناهی شدی در الهیات» باید در نظر گرفته شوند.

۲. در اوصاف ذاتی نیز باید قائل به تفصیل شد بدین بیان که:

الف) در خصوص علم ذاتی، اگر متعلق علم را مخلوقات، ویژگی‌های آنان و قوانین حاکم بر عالم بدانیم، علم ذاتی را نمی‌توان به معنای دقیق کلمه، به صورت بالفعل نامتناهی خواند مگر آنکه بر اساس نصوص دینی چون «لیس لصفته حدّ محدود» گفته شود که علم الاهی نامتناهی است و لو متعلق آن بر ما پوشیده باشد.

ب) نامتناهی بودن حیات- به معنای داشتن درک و فعل- را می‌توان به نحو ایجابی و به معنای «حیات مستمر و دائم» معنا کرد کما اینکه می‌توان آن را به نحو سلبی و به معنای «نداشتن ابتدا و انتها» تصور کرد.

ج) در خصوص قدرت نیز می‌توان معنایی ایجابی، از عدم تناهی لحاظ کرد و آن، «توانایی بر انجام هر عملی است که فی حد ذاته ممکن است» و این معنا به نحو بالفعل موجود است نه به نحو لایقفی.

۳. نسبت به عدم تناهی ذات (یا همان عدم تناهی وجودی) نیز، معنایی ایجابی متصور نیست بلکه به صورت اجمالی و به عنوان وصف سلبی می‌توان محدودیت را از ذات الاهی نفی کرد.

۴. سلبی دانستن وصف «عدم تناهی» به معنای اعتقاد داشتن به الهیات سلبی نیست؛ زیرا در الهیات سلبی، اوصاف ایجابی را به اوصاف سلبی ارجاع می‌دهند لکن سخن ما این است که «عدم تناهی» وصفی سلبی است نه اینکه وصفی ایجابی است و ما آن را به سلب ارجاع داده‌ایم.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۹۸ش، *التوحید*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. ابن سینا، حسین بن عبد الله، ۱۴۰۴ الف، *الشفاء؛ الالهیات*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی.
۴. _____، ۱۴۰۴ ب، *الشفاء؛ الطبيعيات*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی.
۵. بغدادی، ابو البرکات، ۱۳۷۳ش، *المعتبر فی الحکمة*، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
۶. تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۹ق، *شرح المقاصد*، مقدمه، تحقیق و تعلیق: عبدالرحمن عمیره، افست قم، الشریف الرضی.
۷. جرجانی، میر سید شریف، ۱۳۲۵ش، *شرح المواقف*، تصحیح: بدر الدین نعلسانی، افست قم، الشریف الرضی.
۸. جعفریان، جواد؛ گرجیان، محمد مهدی، ۱۳۹۳ش، *بررسی مفهوم نامتناهی در کلام و فلسفه اسلامی و اطلاق آن بر خداوند*، حکمت اسراء، شماره ۱۹، بهار، ص ۳۴-۵.
۹. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۲ش، *رحیق مختوم*، شرح حکمت متعالیه، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، قم، مرکز نشر اسراء.
۱۰. حسینی اردکانی، احمد بن محمد، ۱۳۷۵ش، *مرآت الاکوان* (تحریر شرح هدایه ملا صدرا شیرازی)، مقدمه، تصحیح و تعلیق: عبد الله نورانی، تهران، میراث مکتوب.
۱۱. حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۳ش، *هزار و یک نکته*، تهران، رجاء.
۱۲. حلّی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۹ق، *نهاية المرام فی علم الکلام*، تحقیق: فاضل عرفان، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
۱۳. _____، ۱۳۶۵ش، *الباب الحادی عشر*، تهران، موسسه مطالعات اسلامی.
۱۴. رازی، فخر الدین، ۱۴۱۱ق، *المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و*



الطبیعیات، قم، انتشارات بیدار.

۱۵. ژیلسون، اتین، ۱۳۶۶ش، **روح فلسفه قرون وسطی**، ترجمه: علی مراد داودی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶. سبحانی، جعفر، ۱۴۲۸ق، **محاضرات فی الالهیات**، تلخیص: علی ربّانی گلپایگانی، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
۱۷. سبزواری، ملا هادی، ۱۳۷۲ش، **شرح المنظومه**، تصحیح و تعلیق: حسن حسنزاده آملی، تهران، نشر ناب.
۱۸. سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۷۵ش، **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۹. _____، ۱۳۷۳ش، **حکمة الاشراق**، تصحیح: هانری کربن، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۰. شهرزوری، شمس الدین، ۱۳۸۳ش، **رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانیة**، مقدمه، تصحیح و تحقیق: نجفقلی حبیبی، تهران، موسسه حکمت و فلسفه ایران.
۲۱. صابری ورزنده، حسین، ۱۳۹۴ش، **تصورات بنیادین مفهوم ذات نامتناهی**، فلسفه دین، شماره ۲۴، پائیز، ص ۵۹۳-۶۲۲.
۲۲. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳ش، **شرح اصول الکافی**، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۳. _____، ۱۴۲۲ق، **شرح الهدایة الاثیریة**، بیروت: موسسة التاريخ العربی.
۲۴. _____، ۱۳۶۰ش، **الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية**، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
۲۵. _____، ۱۹۸۱ق، **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**. بیروت، دار احیاء التراث.
۲۶. صلواتی، عبدالله، ۱۳۹۵ش، **معناشناسی**، وجودشناسی و کارکردهای نامتناهی در حکمت متعالیه، حکمت صدرايي، شماره ۲، بهار و تابستان، ص ۱۰۱-۱۱۴.
۲۷. طالب زاده، حمید، ۱۳۸۵ش، **متناهی و نامتناهی**، فلسفه، شماره ۱۱، بهار و تابستان، ص ۸۷-۱۰۲.
۲۸. طوسی، نصیر الدین، ۱۳۷۵ش، **شرح الاشارات و التنبیهات**، قم، نشر البلاغة.

۲۹. فارابی، محمد، ۱۴۰۵ق، *فصوص الحکم*، تحقیق: محمد حسن آل یاسین، تهران، انتشارات بیدار.
۳۰. فیاض لاهیجی، علی بن حسین، بی تا، *شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام*، اصفهان، انتشارات مهدوی.
۳۱. فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۳۷۵ش، *اصول المعارف*، تعلیق، تصحیح و مقدمه: جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۲. قمی، عباس، ۱۳۷۹ش، *کلیات مفاتیح الجنان*. قم، دفتر نشر مصطفی.
۳۳. قیصری، محمد داود، ۱۳۷۵ش، *شرح فصوص الحکم*، تهران، شرکت انتشارات عملی و فرهنگی.
۳۴. کندی، یعقوب بن اسحاق، بی تا، *رسائل الکندی الفلسفیه*، قاهره، دار الفکر العربی.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار* علیه السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۶. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۸ش، *آموزش فلسفه*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۳۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷ش، *مجموعه آثار شهید مرتضی مطهری*، تهران، صدرا.
۳۸. مظفر، محمدحسین، ۱۴۲۲ق، *دلایل الصدق*، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۹. میلانی، حسن، ۱۳۸۹الف، *ملاحظات پیرامون مکتب تفکیک*، سمات، شماره ۲، تابستان، ص ۱۴۸-۱۸۰.
۴۰. _____، ۱۳۸۹ب، *خدای نامتناهی فلسفه و عرفان در ترازوی برهان*، سمات، شماره ۳، پاییز، ص ۱۰۹-۱۵۰.
۴۱. _____، ۱۳۷۷ش، *آیا می توان خدا را شناخت؟*، کیهان اندیشه، شماره ۷۸، خرداد و تیر، ص ۱۱۹-۱۳۰.
۴۲. وال، ژان، ۱۳۷۰ش، *بحث در ما بعد الطبیعه*، ترجمه: یحیی مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی.
۴۳. میرداماد، محمدباقر، ۱۳۶۷ش، *القبسات*. تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۴۴. یزدان پناه، یدالله، ۱۳۸۸ش، *مبانی و اصول عرفان نظری*، نگارش: عطاء انزلی، قم، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام.